

## درس نهم: ذوق لطیف

(۱) شیرخوارگی: شیرخوار بودن، کنایه از خردسالی (۲) متمکن: توانگر، ثروتمند / (۳) کبوده: کبود ده، نام یکی از روستاهای قم / (۴) ریشه دواندن: به طور دائمی ساکن شدن، اقامت کردن (کنایه)

خاله‌ام چند سالی از مادرم بزرگ‌تر بود. از شوهرش جدا شده بود. چند بچه‌اش همگی در شیرخوارگی<sup>۱</sup> مرده بودند و او مانده بود تنها. با آنکه از نظر مالی هیچ مشکلی نداشت و در نوع خود متمکن<sup>۲</sup> به شمار می‌رفت، از جهات دیگر ناشاد و سرگردان بود. تنهایی و بی‌فرزندگی برای یک زن، مشکلی بزرگ بود و او گاهی در قم نزد برادرش زندگی می‌کرد، گاهی در کبوده<sup>۳</sup>. نمی‌دانست در کجا ریشه بدواند<sup>۴</sup>.

**مفهوم:** دل نیستن به جا و مکان مشخص

**آرایه:** استعاره: خاله به گیاهی مانند شده که ریشه‌اش در زمین، محکم می‌شود و رشد می‌کند.

(۱) توکل: تکیه کردن بر خدا، ایمان محکم به خداوند (۲) استحکام: استوار شدن، محکمی / (۳) بحران: آشفتگی، ناآرامی (۴) تحفه\*: ارمغان، هدیه (۵) شرق: مجاز از کشورهای شرق یا جهان سوم / (۶) غرب: مجاز از کشورهای غربی و اروپایی / (۷) عصب: مجاز از روح و روان و اندیشه / (۸) شائبه\*: به شک اندازه‌ده درباره وجود چیزی، و به مجاز، عیب و بدی یا نقص در چیزی؛ (بی شائبه\*: بدون آلودگی و با خلوص و صداقت، پاک، خالص) (هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود: کنایه از اینکه انسان‌ها ایمان عمیق داشتند(تشبیه: ایمان به منبع)) (۹) مشیت: خواست، اراده / (۱۰) دل نمی‌بست: علاقه نشان نمی‌داد، عشق پیدا نمی‌کرد(کنایه)(مقابل دل برداشتن و دل برگرفتن) (۱۱) بینگارد: بیندارد، تصور کند (از مصدر انگاشتن، انگاریدن) / (۱۲) نظر: مجاز از فکر و اندیشه / (۱۳) روی زشت زندگی: کنایه از ناگواری‌ها و سختی‌های زندگی / (۱۴) روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد: کنایه از خوشی‌ها و زیبایی‌های زندگی (پناه بردن به چیزی: به حمایت آن درآمدن(کنایه))

با این حال، او نیز مانند مادرم توکلی<sup>۱</sup> داشت که به او مقاومت و استحکام<sup>۲</sup> اراده می‌بخشید. از بحران<sup>۳</sup>های عصبی، که امروز رایج است و تحفه<sup>۴</sup> برخوردار فرهنگ شرق<sup>۵</sup> با غرب<sup>۶</sup> است، در آن زمان خبری نبود. هر عصب<sup>۷</sup> و فکر به منبع بی شائبه<sup>۸</sup> ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت<sup>۹</sup> الهی می‌پذیرفت. به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی‌بست<sup>۱۰</sup> که پیشامد ناگوار را فاجعه‌ای بینگارد<sup>۱۱</sup> و در نظرش<sup>۱۲</sup> اگر یک روی زندگی زشت<sup>۱۳</sup> می‌شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد<sup>۱۴</sup>.

\*معنی: ... هر فکر و اندیشه‌ای به سرچشمه پاک ایمان متصل بود که هر پیشامد خوب و بدی را به عنوان خواست و تقدیر خداوند قبول می‌کرد. به این زندگی در حال گذر خیلی علاقه نشان نمی‌داد که اتفاقات بد را بدبختی بزرگی بیندارد و به اعتقاد او اگر زندگی ناخوشی‌ها و بدبختی‌هایی داشت، خوشی‌ها و زیبایی‌های هم داشت که انسان از آن لذت ببرد.

\*مفهوم: تقدیرگرایی / به خدا توکل داشتن و تسلیم اراده او بودن / دل نیستن به دنیای گذرا / زندگی مثل سکه دو رو دارد.

**آرایه:** تشبیه: مانند کردن بحران به تحفه و ایمان به منبع / تشخیص و استعاره: روی زندگی / تضاد: شرق و غرب - خوب و بد

(۱) تمکن\*: توانگری، ثروت / (۲) درویشانه: فقیرانه، ساده و بدون تجمل (۳) قناعت: خشنودی، بسنده کردن (۴) بخل: خسست، خسیس بودن (۵) کهن سال: قدیمی (۶) نکبت بار\*: شوم و ایجادکننده بدبختی و خواری (نکبت: مصیبت، سختی، بیچارگی) (۷) عاری: فاقد، برهنه، مبرأ، اینجا خالی، بدون، /

بنابراین خاله‌ام با همه تمکنی<sup>۱</sup> که داشت، به زندگی درویشانه<sup>۲</sup> ای قناعت<sup>۳</sup> کرده بود، نه از بخل<sup>۴</sup> بلکه از آن جهت که به بیشتر از آن احتیاج نداشت. در خانه مشترکی که خانواده دیگری هم در آن زندگی می‌کردند، یک اتاق داشت. خانه کهن سالی<sup>۵</sup> بود و بر سر هم نکبت بار<sup>۶</sup>، عاری<sup>۷</sup> از هرگونه امکان آسایش. در همان یک اتاق زندگی خود را متمرکز کرده بود.

**مفهوم:** قناعت و خرسندی / فقر اختیاری / گوشه‌نشینی

**آرایه و دستور:** تناسب: بخل و قناعت / استعاره و تشخیص: کهن سال بودن خانه /

۱) به منزله: مانند، در جایگاه ۲) خشک بودن: جدی بودن، بدون عاطفه و نشاط بودن (کنایه) ۳) دایره: مجاز از محدوده ۴) مذهبیات: مسائل مذهبی (از دایره مسائل روزمره و مذهبیات خارج نمی‌شد: تمام فکر و تمرکزش مسائل روزمره و مذهبی بود) ۵) عوارض: جمع عارضه، حوادث، اتفاقات / ۶) ظرافت: زیبایی، نکته‌سنجی، خوش‌سخنی ۷) نقل: قصه‌گویی، قصه

\* برای این خاله، من به منزله<sup>۱</sup> فرزند بودم. گاه به گاه به دیدارش می‌رفتم و کنار پنجره می‌نشستیم و او برای من قصه می‌گفت. برخلاف مادرم که خشک<sup>۲</sup> و کم‌سخن بود و از دایره<sup>۳</sup> مسائل روزمره و مذهبیات<sup>۴</sup> خارج نمی‌شد، وی از مباحث مختلف حرف می‌زد؛ از تاریخ، حدیث، گذشته‌ها و همچنین شعر؛ حتی وقتی از آخرت و عوارض<sup>۵</sup> مرگ سخن می‌گفت، گفتارش با مقداری ظرافت<sup>۶</sup> و نقل<sup>۷</sup> و داستان همراه بود.

\* مفهوم: اشاره به خوش ذوق بودن خاله و خشک و مذهبی بودن مادر نویسنده

آرایه و دستور: تشبیه: مسائل روزمره به دایره / مراعات نظیر: قصه، نقل و داستان /

۱) قصه‌های شیرینی: قصه‌های لذت‌بخش و شنیدنی (کنایه) / ۲) جذاب: زیبا، خوشایند، دلپذیر / ۳) ورد: ذکر، دعای زیر لب (ورد زبانشان بود: همیشه آن را تکرار می‌کردند. (کنایه) )

\* برای من قصه‌های شیرینی<sup>۱</sup> می‌گفت که او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند. از این مادر بزرگ (مادر پدر) زیاد حرف می‌زدند که عمر درازی کرده و سخنان جذابی<sup>۲</sup> گفته بود. به او می‌گفتند «مادر جون» ورد<sup>۳</sup> زبانشان بود: «مادر جون این طور گفت، مادر جون آن طور گفت».

آرایه و دستور: حس آمیزی: قصه‌های شیرینی / نقش «هر دو»: بدل از نهاد، او و مادرم / تکرار: مادر جون

۱) اصیل: گوهری، ریشه‌دار، با اصل و نسب / ۲) پرنرنگ و نگار: کنایه از زیبا و خوشایند / ۳) پران: پروازکننده، کنایه از ساده و روان، سبک و خوشایند / ۴) نرم بودن: کنایه از لطیف و خوشایند بودن

\* نخستین بار از زبان خاله و گاهی هم مادرم بود که بعضی از قصه‌های بسیار اصیل<sup>۱</sup> ایرانی را شنیدم و به عالم افسانه‌ها - که آن همه پرنرنگ و نگار<sup>۲</sup> و آن همه پران<sup>۳</sup> و نرم است<sup>۴</sup> - راه پیدا کردم.

\* مفهوم: زیبا، متنوع و تخیلی بودن افسانه‌های ایرانی /

آرایه: تشبیه: عالم افسانه‌ها / استعاره: عالم افسانه‌ها [مانند پرندهای] پران است. / \* حس آمیزی: افسانه‌های رنگارنگ و نرم /

۱) ذوق: علاقه، استعداد / ۲) سعدی: مجاز از اشعار سعدی / ۳) شاهکار: ممتاز، برجسته (کنایه) (شعر شاهکار: شعر ممتاز و عالی) / ۴) یک کتابی بود: فقط یک کتاب داشت، کم‌سواد بود (کنایه) / ۵) مفاتیح الجنان: کتابی است مشتمل بر ادعیه و زیارات، تألیف شیخ عباس قمی (مفاتیح: جمع مفتاح، کلیدها / جنان: جمع جنت، بهشت‌ها، باغ‌ها و بوستان‌ها) / ۶) کلیات: مجموعه آثار نظم و نثر یک شاعر یا نویسنده؛ مانند کلیات سعدی، عراقی و ... / ۷) این سعدی...: مجاز از کلیات سعدی / ۸) همدم: دوست، همراه، هم سخن / ۹) غم‌گسار: غمخوار، دورکننده غم (این سعدی همدم و شوهر و غم‌گسار او بود: کلیات سعدی را خیلی دوست داشت و زیاد مطالعه می‌کرد (کنایه) )

علاوه بر آن، خاله‌ام با ذوق<sup>۱</sup> لطیفی که داشت، مرا نخستین بار از طریق سعدی<sup>۲</sup> با شعر شاهکار<sup>۳</sup> آشنا نمود. او سواد چندانی نداشت؛ حتی مانند چند زن دیگر در ده، خواندن را می‌دانست و نوشتن را نمی‌دانست، ولی درجه فهم ادبی‌اش خیلی بیشتر از این حد بود. او نیز مانند دایی‌ام موجود «یک کتابی» بود<sup>۴</sup>؛ یعنی، علاوه بر قرآن و مفاتیح الجنان<sup>۵</sup>، فقط کلیات<sup>۶</sup> سعدی را داشت. این سعدی<sup>۷</sup> همدم<sup>۸</sup> و شوهر و غم‌گسار<sup>۹</sup> او بود.

\* مفهوم: خوش ذوق بودن خاله و داشتن علاقه فراوان به آثار سعدی / آشنایی نویسنده با آثار سعدی از طریق خاله‌اش

آرایه: حس آمیزی: ذوق لطیف / تشبیه: سعدی به شوهر و غمگسار

۱) **گُرسی**: تخت، چهارپایه‌ای پهن، کوتاه و چهارگوش که در زمستان در زیر آن منقل می‌گذاشتند و بر رویش لحاف می‌انداختند و خود را گرم می‌کردند. / ۲) **فصول**: جمع فصل، فصل‌ها (فصول ملایم: فصل‌های معتدل و مناسب) / ۳) **حُکم**: دستور، امر، قضاوت، (حکم کسی یا چیزی را داشتن: در جایگاه و مقام او یا آن بودن، مانند او یا آن بودن، کنایه (حکم پستی را داشت: مانند پستی بود)) / ۴) **سعدی**: مجاز از کلیات سعدی / ۵) **لطایف**\*: جمع لطیفه، نکته‌های دقیق و ظریف، دقیق؛ سخنان نرم و دلپذیر / ۶) **اندرزی**: پندآموز / ۷) **شعر تمثیلی**\*: شعر نمادین و آمیخته به مثل و داستان (تمثیل: بیان کردن شعر، حدیث، داستان، و مانند آن به عنوان مثال در میان سخن، مثال آوردن، تشبیه کردن)

من و او اگر زمستان بود، زیر **گُرسی**<sup>۱</sup> و اگر **فصول**<sup>۲</sup> ملایم بود، همان‌گونه روی **قالیچه** می‌نشستیم؛ به رخت‌خوابی که پشت سرمان جمع شده بود و **حُکم**<sup>۳</sup> پستی داشت، تکیه می‌دادیم و **سعدی**<sup>۴</sup> می‌خواندیم؛ گلستان، بوستان، گاهی قصاید. هنوز فهم من برای دریافت **لطایف**<sup>۵</sup> غزل کافی نبود و خاله‌ام نیز که طرفدار **شعرهای اندرزی**<sup>۶</sup> و **تمثیلی**<sup>۷</sup> بود، به آن علاقه چندانی نشان نمی‌داد.

۱) **انعطاف**\*: نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران، محیط و شرایط آن / ۲) **جادوگرانه**: سحرآمیز، جادویی / ۳) **سعدی خود را خم می‌کرد**: کنایه از سادگی و قابل فهم بودن کلام سعدی (سعدی که **انعطاف جادوگرانه‌ای** دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد: جادوی بیان سعدی به گونه‌ای بود که همه طبقات سنی به راحتی می‌توانستند از آن بهره‌مند شوند. / ۴) **شیخ**: پیر، مرشد / ۵) **شاب**\*: برنا، جوان (شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی: کنایه از سعدی) / ۶) **هیبت**: فر، شکوه، بزرگی / ۷) **مهر**: مهربانی، محبت / ۸) **چشم عقاب داشتن**: تیزبین و دقیق بودن (کنایه) / ۹) **لطافت کبوتر داشتن**: احساسی و لطیف بودن (کنایه) / ۱۰) **حفره**: گودال، سوراخ؛ این‌جا، استعاره از امور جزئی یا آداب و رسوم / ۱۱) **نیست**: وجود ندارد (فعل غیراسنادی) (هیچ حفره‌ای از حفره‌های زندگی ایرانی نیست که از جانب او شناخته نباشد: به تمام آداب و رسوم و سنن زندگی ایرانی آشنایی کامل داشت.) / ۱۲) **دست‌گیر**: یاور و کمک‌کننده (کنایه) (کودک و پیر: مجاز از همه) / ۱۳) **مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان‌ها جریان داشته است**: سعدی مثل هوا بر فکر و زندگی فارسی زبانها تأثیر مثبت و مهمی داشته است. (تشبیه و کنایه)

\***سعدی که انعطاف<sup>۱</sup> جادوگرانه‌ای<sup>۲</sup> دارد، آن قدر خود را خم می‌کرد<sup>۳</sup> که به حد فهم ناچیز کودکانه من برسد. این شیخ<sup>۴</sup> همیشه شاب<sup>۵</sup>، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، معلم اول که هم هیبت<sup>۶</sup> یک آموزگار را دارد و هم مهر<sup>۷</sup> یک پرستار، چشم عقاب<sup>۸</sup> و لطافت کبوتر<sup>۹</sup>، هیچ حفره‌ای<sup>۱۰</sup> از حفره‌های زندگی ایرانی نیست<sup>۱۱</sup> که از جانب او شناخته نباشد... به هر حال، این همدم کودک و دست‌گیر<sup>۱۲</sup> پیر، از هفتصد سال پیش به این سو، مانند هوا در فضای فکری فارسی زبان‌ها جریان داشته است<sup>۱۳</sup>.**

**مفهوم**: همه فهم بودن آثار سعدی / جامع و کامل بودن آثار سعدی / جاری و تازه بودن آثار سعدی / جمع شدن اعداد در آثار سعدی سبب می‌شود که همه افراد با هر سلیقه‌ای از خوان علم او بهره‌مند شوند. / احاطه سعدی بر همه جوانب و افکار و احوال فرهنگ ایرانیان

**آرایه و دستور**: پارادوکس یا متناقض‌نما: شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی؛ هیبت آموزگار و مهر پرستار داشتن سعدی / تضاد: شیخ و شاب - پیر و جوان - هیبت و مهر - عقاب و کبوتر / تشبیه: آثار سعدی به هوا / استعاره: حفره‌های زندگی / بدل: «پیرترین و جوان‌ترین شاعر» و «معلم اول» بدل از شیخ همیشه شاب /

۱) حجره: خانه، اتاق، غرفه (۲ / ادراک: فهم / ۳) این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد: این تنها ویژگی کلام سعدی است که سخنان و نوشته‌هایش به نظر ساده می‌آید ولی کسی نمی‌تواند مانند او بنویسد یا شعر بگوید (پارادوکس و اشاره به ویژگی «سهل ممتنع» بودن کلام سعدی) (۴ / احدی: هیچکس، کسی (احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم: پارادوکس و «سهل و ممتنع» بودن کلام سعدی).

\*من در آن اتاق کوچک و تاریک با او آشنا شدم؛ نظیر همان حجره‌هایی که خود سعدی در آنها نشسته و شعرهایش را گفته بود. خاله‌ام می‌خواند و در حد ادراک<sup>۲</sup> خود معنی می‌کرد، قصه‌ها را ساده می‌نمود. این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد<sup>۳</sup>. در زبان فارسی، احدی<sup>۴</sup> نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می‌شنویم.

**مفهوم:** سهل و ممتنع بودن کلام سعدی

**نکته:** سهل ممتنع به کلامی می‌گویند که آن قدر ساده و روان است که همه درک می‌کنند، آن چنان که می‌پندارند می‌توان نظیر آن را گفت، اما نمی‌توانند بگویند! (همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است / همه خوانند مزامیر نه همچون داوود)

۱) چاپ سنگی: ساده‌ترین نوع چاپ (۲) ناشیانه: از روی ناشی‌گری و بی‌تجربگی (۳) گویا: واضح و آشکار (۴) زنده: طبیعی، زیبا (۵) لبریز می‌شدم: شور و شادی بسیاری پیدا می‌کردم، به اوج آگاهی می‌رسیدم، (کنایه) (۶) سراچه: خانه کوچک، خلوت‌خانه (سراچه ذهن: تشبیه ذهن به سراچه) (۷) آماس<sup>\*</sup>: ورم، تورم (آماس کردن<sup>\*</sup>: گنجایش پیدا کردن، متورم شدن. (سراچه ذهنم آماس می‌کرد: بر دانش و آگاهی من افزوده می‌شد، کنایه) (۸) فوران: جوشش، جهیدن (۹) تخیل: به خیال آوردن، (بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم: خیالاتی می‌شدم، تخیل شعری در من رشد نموده و وجودم را می‌گرفت (کنایه)) (بیشتر بر فوران تخیل راه می‌رفتم تا بر روی دو پا: بیش‌تر در عالم خیالات به سر می‌بردم تا دنیای واقعی، بیشتر از سر ذوق و هیجان راه می‌رفتم نه با پاهایم. (کنایه)) (۱۰) قوز می‌کردم: به شکل خمیده راه می‌رفتم. (احساساتی می‌شدم) (۱۱) فرط<sup>\*</sup>: بسیاری (۱۲) لگه: نوعی راه رفتن در اسب، شتر و مانند آن‌ها که بین یورتمه و قدم است، هموار راه رفتن و در راه تکان تکان خوردن (لگه می‌دویدم: با شادی بسیار جست‌وخیز می‌کردم، کنایه) (۱۳) خُل: ابله، دیوانه، نادان

آن کلیات سعدی که خاله‌ام داشت، شامل تصویرهایی هم بود؛ چاپ سنگی<sup>۱</sup> با تصویرهای ناشیانه<sup>۲</sup> ولی گویا<sup>۳</sup> و زنده<sup>۴</sup>، و من چون این حکایت‌ها را می‌شنیدم و می‌خواندم و عکس‌ها را می‌دیدم، لبریز می‌شدم<sup>۵</sup>. سراچه<sup>۶</sup> ذهنم آماس<sup>۷</sup> می‌کرد. بیشتر بر فوران<sup>۸</sup> تخیل<sup>۹</sup> راه می‌رفتم تا بر روی دو پا. پس از خواندن سعدی، وقتی از خانه خاله‌ام به خانه خودمان باز می‌گشتم، قوز<sup>۱۰</sup> می‌کردم و از فرط<sup>۱۱</sup> هیجان «لگه<sup>۱۲</sup>» می‌دویدم. کسانی که توی کوچه مرا این‌گونه می‌دیدند، شاید کمی «خُل<sup>۱۳</sup>» می‌پنداشتند.

**مفهوم:** تأثیر آثار سعدی / دچار هیجان و شادی شدن پس از خواندن آثار سعدی /

**آرایه و دستور:** تشبیه: ذهن به سراچه / اضافه استعاری: فوران تخیل / تشخیص: زنده و گویا بودن تصاویر /

۱) پالیز<sup>\*</sup>: باغ، جالیز، استعاره از آثار و کتاب‌های سعدی (۲) می‌چریدیم: بهره می‌بردیم. (کنایه) (گویی در پالیز سعدی می‌چریدیم: از داستان‌ها و حکایات آثار سعدی بهره می‌بردیم. (کنایه)) (۳) بوته: استعاره از حکایت و اشعار سعدی (۴) شاخه: استعاره از بیت‌ها و جمله‌ها / (۵) آزادترین گشت و گذار بود: راحت‌ترین تفریح و گردش بود. (۶) مسجع: سخن دارای سجع (۷) سوق داد: راند، کشاند، هدایت کرد.

\*خاله‌ام نیز خوش‌وقت بود که من نسبت به کلام سعدی علاقه نشان می‌دادم؛ بنابراین با حوصله مرا همراهی می‌کرد. هر دو چنان بودیم که گویی در پالیز<sup>۱</sup> سعدی می‌چریدیم<sup>۲</sup>؛ از بوته‌ای به بوته<sup>۳</sup> ای و از شاخه<sup>۴</sup> به شاخه. معنی کلماتی را که نمی‌فهمیدیم، از آنها می‌گذشتیم.

نه کتاب لغتی داشتیم و نه کسی بود که از او بتوانیم پرسیم. خوشبختانه دامنه کلام و معنی به قدر کافی وسعت داشت که ندانستن مقداری لغت، مانع از برخورداری ما نگردد. اگر یک بیت را نمی‌فهمیدیم، از بیت دیگر مفهومش را در می‌یافتیم؛ آزادترین گشت و گذار بود<sup>۵</sup>. از همان‌جا بود که خواندن گلستان مرا به سوی تقلید از سبک مسجع<sup>۶</sup> سوق داد<sup>۷</sup> که بعد، وقتی در دبستان انشا می‌نوشتیم، آن را به کار می‌بردم.

**مفهوم:** من و خاله‌ام از حکایت، شعر، بیت و جمله آثار سعدی لذت می‌بردیم.

**آرایه و دستور:** تکرار: بوته و شاخه / تناسب: بوته و شاخه / استعاره مکنیه: ما [مثل ...] می‌چریدیم! /

۱) **سعدی:** مجاز از آثار سعدی ۲) **به منزله:** مانند / ۳) **آغوز\*:** اولین شیری که یک ماده به نوزادش می‌دهد و سرشار از مواد مقوی است. / ۴) **پایه:** اساس، بنیان، / ۵) **عضله:** ماهیچه / ۶) **ذوق:** استعداد، علاقه / ۷) **پرتوقع:** پرمدها، بسیارخواه ( ذوق ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع شد و خود را بر سکوی بلندی قرارداد: از همان آغاز ذوق ادبی من زیاد شد و منبعی ارزشمند برای ورود به عالم ادبیات پیدا کرد. / ۸) **کارآموده:** باتجربه (کنایه) / ۹) **کورمال کورمال:** با احتیاط حرکت کردن (در همین کورمال کورمال ادبی آغاز به راه رفتن کردم: با شناختی ضعیف و بدون راهنما و به تنهایی شروع به نوشتن کردم. (کنایه) / ۱۰) **سر خود:** از پیش خود، به تنهایی (آموختن سر خود: آموختن خودسرانه و بدون راهنما و مربی) / ۱۱) **ره‌نوردی:** راه‌پیمایی، حرکت / ۱۲) **تنهاوش:** به تنهایی و بدون راهنما \*از لحاظ آشنایی با ادبیات، سعدی<sup>۱</sup> برای من به منزله<sup>۲</sup> شیر<sup>۳</sup> «آغوز» بود برای طفل که پایه<sup>۴</sup> عضله<sup>۵</sup> و استخوان‌بندی او را می‌نهد. ذوق<sup>۶</sup> ادبی من از همان آغاز با آشنایی با این آثار، پرتوقع<sup>۷</sup> شد و خود را بر سکوی بلندی قرار داد. از آنجا که مربی کارآموده‌ای<sup>۸</sup> نداشتم، در همین کورمال کورمال<sup>۹</sup> ادبی آغاز به راه رفتن کردم. بعدها اگر به خود جرئت دادم که چیزهایی بنویسم، از همین آموختن سر خود<sup>۱۰</sup> و ره‌نوردی<sup>۱۱</sup> تنهاوش<sup>۱۲</sup> بود که:

**مفهوم:** خواندن آثار سعدی موجب پایه‌گذاری صحیح بنیه ادبی شد / کسب موفقیت بدون راهنما و مربی / کمال‌گرایی /

**آرایه:** تشبیه: آثار سعدی به شیر آغوز / استعاره و تشخیص: ذوق؛ زیرا [مثل انسان] پرتوقع است

۱) **حرص:** طمع، زیاده‌خواهی، افزون‌طلبی / ۲) **شربت‌ی خوردم:** آبی نوشیدم، (خطایی کردم، مقصود آغاز نویسندگی است. / ۳) **مگیر:** بازخواست نکن، مؤاخذه نکن / ۴) **استسقا\*:** نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد. (مصراع دوم: کنایه از مهیا بودن شرایط خطا و گناه)

به حرص<sup>۱</sup> از شربت‌ی خوردم<sup>۲</sup> مگیر<sup>۳</sup> از من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا<sup>۴</sup> سنایی روزها، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

\***معنی ظاهری:** اگر از روی طمع آب گوارایی نوشیدم و خطایی کردم، مرا بازخواست نکن؛ زیرا می‌دانم که کار بدی کردم؛ اما چاره‌ای نداشتم؛ چون من مانند انسان بسیار تشنه‌ای بودم که در فصل تابستان در بیابانی گرم به آب خنک رسیده باشد!

\***معنی از دید دکتر اسلامی:** اگر از روی شوق و علاقه، اشتباهی کردم و به نویسندگی روی آوردم، مرا بازخواست نکنید، چون من به نویسندگی علاقه زیادی داشتم و همه شرایط نیز مهیا بود، پس به ناچار این کار را شروع کردم!

\***معنی از دید حکیم سنایی:** اگر از روی طمع به لذتهای دنیوی روی آوردم، مرا مؤاخذه نکن که کار ناپسندی کردم؛ زیرا این دنیا مانند بیابانی سوزان در روزهای داغ تابستان بود و لذتهایش مانند آب سردی در برابر من تشنه لب قرار داشتند و من مجبور به انجام این اشتباه شدم! **مفهوم:** ناچاری در انجام خطا / آماده بودن شرایط گناه و خطا و بی‌اختیاری انسان در برابر آن / دلیل تراشی و عذرخواهی بابت خطا و لغزش (دکتر اسلامی با فروتنی و کرامت نفس، از نوشته‌های خود در مقابل کلام سعدی، عذرخواهی می‌کند و دلیل پا گذاشتن در عرصه نویسندگی را، شور و شوق درونی خود می‌داند و خود را مانند بیمار تشنه‌ای می‌داند که فقط با نویسندگی آرامش می‌یابد...)

**آرایه:** تضمین: دکتر اسلامی عین بیت سنایی را آورده است / مراعات نظیر: بیابان، تابستان، آب سرد، استسقا / واج‌آرایی: صامت «ر» و مصوت «و» و «ا»



## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- مترادف هر واژه را بنویسید.

مترادف	واژه
کلیدها	مفاتیح
پایدار، ساکن، محکم، ثابت	مستقر
توانگر، ثروتمند	متمکن

۲- از متن درس چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی دارند، بیابید و بنویسید.

**پاسخ:** بحران‌های عصبی، منبع بی‌شائبه، سخنان جذاب، قصه‌های اصیل، مشیت الهی، انعطاف جادوگرانه

۳- نمونه‌هایی از کاربرد نقش تبعی بدل را در متن درس مشخص کنید.

- این شیخ همیشه شاب، پیرترین و جوان‌ترین شاعر زبان فارسی، معلم اول که هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر یک پرستار.
- او و مادرم، هر دو، آنها را از مادر بزرگشان به یاد داشتند.

۴- در بند دوم درس در کدام جمله‌ها، «مفعول» دیده می‌شود؟ نهاد این جمله‌ها را مشخص کنید.

**بند دوم:** با این حال، او (نهاد) نیز مانند مادرم توکل (مفعول) داشت / که به او مقاومت و استحکام اراده (مفعول) می بخشید. (نهاد محذوف = توکل) / از بحران‌های عصبی، که امروز رایج است / و تحفه برخورد فرهنگ شرق با غرب است، / در آن زمان خبری نبود / هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه ایمان وصل بود / که خوب و بد (مفعول) را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت. (نهاد محذوف = عصب و فکر) / به این زندگی گذرا آن قدرها دل نمی بست / که پیشامد ناگوار (مفعول) را فاجعه‌ای بینگارد (نهاد محذوف = او) / و در نظرش اگر یک روی زندگی زشت می شد، روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد.

### قلمرو ادبی

۱- کدام عبارت متن، به ویژگی سهل و ممتنع بودن سبک سعدی اشاره دارد؟

«این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد. در زبان فارسی احدی نتوانسته است مانند او حرف بزند و در عین حال، نظیر حرف زدن او را هر روز در هر کوچه و بازار می شنویم.»

۲- به بیت زیر از سعدی توجه کنید:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای؟ / من در میان جمع و دلم جای دیگر است

[مفهوم: عاشق در عین حضور غایب است / جسم عاشق در میان جمع اما دلش پیش معشوق است.]  
همان‌طور که می‌بینید واژه‌های «حاضر» و «غایب» هم زمان، به پدیده‌ای واحد نسبت داده شده‌اند و به بیان دیگر، غایب، صفت حاضر، واقع شده است. به نظر شما چنین امری ممکن است؟  
انسانی که حاضر است، نمی‌تواند غایب باشد؛ چون این دو صفت، متناقض‌اند؛ یعنی، جمع شدن آنها با هم ناممکن است؛ چون هر یک وجود دیگری را نقض می‌کند؛ با این وجود شاعر چنان آنها را هنرمندانه در کلام خود به کار برده است که زیبا، اقناع‌کننده و پذیرفتنی است. به این گونه کاربرد مفاهیم، آرایه «**متناقض‌نما**» (بارادوکس) می‌گویند.

- آرایه متناقض‌نما را در دو سروده قیصر امین پور بیابید. .... یاد تو آرامشی است طوفانی

- کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق / بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی

[مفهوم: امام زمان (معشوق) مقصد نهایی عاشقان است / نام و یاد معشوق آرامش‌دهنده‌ای طوفانی است]

- بارها از تو گفته‌ام، از تو / بارها از تو، بارها با تو

ای حقیقی‌ترین مجاز، ای عشق! / ای همه استعاره‌ها با تو.

**پاسخ:** عشق، حقیقی‌ترین مجاز است! [مفهوم: عشق حقیقی‌ترین مجاز است!]

## قلمرو فکری

۱- نویسنده برای قصه‌های ایرانی چه ویژگی‌هایی را بر می‌شمارد؟

**پاسخ:** پررنگ و نگار، پرآن و نرم

۲- معنی و مفهوم جمله‌های زیر را بنویسید.

\*سراچه ذهنم آماس می‌کرد: به معلوماتم اضافه می‌شد / گنجایش ذهنم زیاد می‌شد.

\*از فرط هیجان لگه می‌دویدم: از شدت هیجان جست و خیز می‌کردم.

۳- درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید.

\* هر عصب و فکر به منبع بی‌شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت.

**پاسخ:** تقدیرگرایی / به خدا توکل داشتن و تسلیم اراده او بودن / مؤمن هر نیک و بد را به عنوان اراده و خواست خداوند می‌پذیرد. / چون مردم

با ایمان بودند، هرگونه بلا و نعمتی را تقدیر و سرنوشت الهی می‌پنداشتند و می‌پذیرفتند.

۴- درباره ارتباط بیت پایانی و متن درس، توضیح دهید.

**پاسخ:** نویسنده با فروتنی و کرامت نفس، از نوشته‌های خود در مقابل کلام سعدی، عذرخواهی می‌کند و دلیل پا گذاشتن در عرصه نویسندگی را،

شور و شوق درونی خود می‌داند و خود را مانند بیمار تشنه‌ای می‌داند که فقط با نویسندگی آرامش می‌یابد.

## درس نهم: روان خوانی (میثاق دوستی)

(۱) متعصب\*: غیرتمند /

سه روز به اول فروردین مانده بود. روز قبل از آن، آخرین قسمت دروس ما امتحان شده و از این کار پوزحمت که برای شاگرد مدرسه متعصب<sup>۱</sup> و شرافتمند بالاترین مشکلات است، رهایی یافته بودیم و همه به قدر توانایی و هوش خویش، تحصیل موفقیت نموده بودیم.

(۱) مسرور\*: شادمان، خشنود / (۲) به سر بریم: بگذرانیم (کنایه) / (۳) چابک\*: تند و فرز (چابک دستی: چالاکی، سرعت عمل) / (۴) رفتن: جارو کردن، تمیز کردن، پاک کردن / (۵) دُرُفشان: دُرُ افشاننده، تابان، درخشان (دُر: مروارید، اینجا استعاره از قطره باران) / (۶) طراوت: تر و تازه شدن کم حافظه ترین شاگردان، بیش از بیست روز، اوقات خویش را صرف حاضر کردن دروس کرده بود و حتی من که به هوش و حافظه خویش اطمینان داشتم، مرور قطعات ادبی به زبان فرانسه را فراموش نکرده بودم و بدین جهت هرکس از کار خویش راضی و مسرور<sup>۱</sup>، می خواستیم روزی را که در پی امتحانات بود، به تفریح و شادی به سر بریم<sup>۲</sup>. بارانی بهاری، از آنهایی که ایجاد سیل می کند، شب پیشین برای شست و شوی صحرا و بوستان چابک دستی<sup>۳</sup> کرده، راه باغ را رفته<sup>۴</sup> و گونه گل های بنفشه را دُرُافشان<sup>۵</sup> ساخته بود. از پشت کوه و از گریبان افق طلایی، آفتاب طراوت بخش<sup>۶</sup> بهاری، به روی ما که از سحرگاهان گرد آمده بودیم، تبسم می کرد؛ گفתי جشن جوانی ما را تبریک می گفت.

**آرایه و دستور:** تشخیص: چابک دستی کردن باران، گونه داشتن گل، گریبان داشتن افق، تبسم کردن و تبریک گفتن آفتاب، تناسب: باران، بهار، سیل و ...

(۱) سرمست: سرخوش و شادمان / (۲) چلچله: پرستو / (۳) نیاز: خواهش، احتیاج، فقر / (۴) فرخنده\*: مبارک، خجسته / (۵) نمد\*: پارچه کلفت که از کوبیدن و مالیدن پشم یا کرک به دست می آید و از آن به عنوان فرش استفاده می کنند یا کلاه و بالاپوش می سازند؛ بالاپوش نمدی آسمان می خندید؛ گل ها از طراوت درونی خویش، سرمست<sup>۱</sup> و چلچله ها<sup>۲</sup> گرداگرد درختان بزرگ، که از شکوفه، سفید بودند، می رقصیدند. گنجشکی زرد، روی شاخه علفی خودرو نشسته، پره های شبنم دار خویش را تکان داده، پیش آفتاب، نیاز آورده<sup>۳</sup>، در آن بامداد فرخنده<sup>۴</sup>، جفت خویش را می خواند. پسری روستایی نمد<sup>۵</sup> کوچک خویش را به دوش انداخته، چوب دستی بلند بر دوش، گله گوسفندی را به دامنه کوه، هدایت می کرد. دست های حنابسته او نشان می داد که او نیز برای رسیدن عید طبیعت، تشریفات فراهم آورده است.

**آرایه و دستور:** تشخیص: خندیدن آسمان، سرمست بودن گل ها، رقص چلچله ها، نیاز آوردن گنجشک

(۱) زبان بی زبانی: بدون سخن گفتن و فقط با نگاه و رفتار (کنایه) / (۲) تهنیت\*: شادباش گفتن، تبریک گفتن، تبریک / (۳) خوش خلق: خوش برخورد، نیکو سیرت / (۴) بذله گو\*: شوخ، لطیفه پرداز / (۵) عندلیب\*: بلبل، هزارستان (عندلیب انجمن شدن: خوش سخن بودن، گروه را به فیض و شادی رساندن، کنایه) / (۶) انس: خو گرفتن، الفت گرفتن

پسرک، آواز خوانان از پهلوی ما گذشت، نگاهی به ما کرده، لبخندی زد؛ پنداشتی با زبان بی زبانی<sup>۱</sup> می خواهد به ما، که مانند خودش از رسیدن بهار سرمستیم، عرض تبریک و تهنیت<sup>۲</sup> کند. رفیقی خوش خلق<sup>۳</sup> و بذله گو<sup>۴</sup> که عندلیب<sup>۵</sup> انجمن انس<sup>۶</sup> ما محسوب می شد، از خنده پسرک، شادمان، او را صدا زد و به او گفت: « پسر جان، اسمت چیست؟ »

**آرایه و دستور:** تناقض: با زبان بی زبانی تبریک گفتن! / تشبیه: رفیق به عندلیب



۱) مکالمه: گفت‌وگو (۲ / دست و پای خویش را گم کرد: سراسیمه شد، دچار هیجان و اضطراب شد) (کنایه) (۳ / خود را جمع کرده: رفتار عادی پیدا کرد، بر رفتار مسلط شد (کنایه) (۴ / ادا کردن: به جای آوردن، انجام دادن) (۵) مسرت\*: شادی، خوشی  
فرزند صحرا که هیچ وقت با ساکنین شهر مکالمه<sup>۱</sup> نکرده بود، دست و پای خویش را گم کرد<sup>۲</sup>، اما فوراً خود را جمع کرده<sup>۳</sup> و در چشم‌های درشتش فروغی پیدا شد؛ گفתי جمله‌ای که پدرش در این موقع ادا می‌کرده است<sup>۴</sup>، به خاطرش آمده و از این رو مسرتی<sup>۵</sup> یافته است؛ پس جواب داد: «نوکر شما، حسین»

۱) گیوه\*: نوعی کفش با رویه‌ای دست‌باف (۲ / لفاف\*: پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند (۳ / قبا: جامه‌ای دوخته که از دو سوی باز باشد و پس از پوشیدن با دکمه ببندند /

دیگری پرسید: «برای عید، چه تهیه کرده‌ای؟»

پسرک در جواب خنده‌ای زد و گفت: «پدرم یک جفت گیوه<sup>۱</sup> برایم خریده و دیروز که از شهر آمده بود، کلاهی برایم آورد که هنوز با لفاف<sup>۲</sup> کاغذی در گوشه اتاق گذاشته است و قبا<sup>۳</sup> سبز، هنوز تمام نشده و مادرم می‌گوید که تا فردا صبح حاضر خواهد شد.»

۱) متأثر: اثرپذیرنده، غمگین (۲ / کام: سقف دهان، دهان، مجاز از مراد، آرزو (کامش را شیرین کنیم: او را شاد کنیم، کنایه) (۳ / تواضع: فروتنی، افتادگی (۴ / مژگان: جمع مژه (موی+ژه): موی پلک

در این بین، من متأثرتر<sup>۱</sup> از همه پیشنهاد کردم از شیرینی‌هایی که همراه داشتیم، سهمی به کودک دهقان بدهیم و کامش<sup>۲</sup> را شیرین کنیم و چنین کردیم. کودک با ادب و تواضعی<sup>۳</sup> عجیب آنها را گرفت و همین که دید گوسفندها خیلی دور شده‌اند و باید برود، دست در جیب کرده، مشتکی کشمش بیرون آورد و به رفقا داد.  
با این هدیه، کلمه پوزش و تقاضا همراه نبود، تنها مژه‌های<sup>۴</sup> سیاه و بلند، یک جفت چشم درشت به زیر افکنده را پوشیده بود و معلوم می‌کرد که حسین از ناچیزی هدیه خویش شرمسار است.

۱) سبک‌سری\*: سهل‌انگاری و بی‌مسئولیتی (اینجا کنایه از بازی و شوخی) (۲ / از هر در سخنی در میان آوردیم: از موضوعات مختلفی سخن گفتیم) (کنایه) (۳ / آرمان: آرزو، هدف (۴ / صراحت: روشنی، آشکاری

در باغ، زیر یک درخت تنومند سیب، پس از چند ساعت، بازی و سبک‌سری<sup>۱</sup> به استراحت نشستیم و از هر در سخنی در میان آوردیم<sup>۲</sup>. آرزوهای شاگردان جوان که تازه می‌خواستند از مدرسه بیرون آیند، گوناگون بود و هریک آرمانی<sup>۳</sup> داشتند که برای سایرین با نهایت صراحت<sup>۴</sup> و سادگی بیان می‌کردند و از آنها مشورت می‌خواستند.

۱) قیافه‌ای گشاده داشتن: شاد و خندان بودن (کنایه) (۲ / طفل و نارسیده بودن: کنایه از خردسال و بی‌تجربه بودن (کنایه) (۳ / نان: مجاز از درآمد و روزی (۴ / ذوق: قریحه، طبع (۵ / ملک الشعراء: سلطان شاعران، بزرگ شاعران دربار (۶ / بالبداهه\*: ارتجالاً، بدون اندیشه قلبی (۷ / امیر معزی: از شاعران قرن ششم (۸ / مدح: ستایش (۹ / طبع: خوی، سرشت، قریحه شعری (قوت طبع: قدرت ذوق شاعری)

جوان‌ترین همه که قیافه‌ای گشاده<sup>۱</sup> و چشم‌هایی درشت داشت، اما هنوز طفل و نارسیده<sup>۲</sup>، می‌خواست در اداره‌ای که پدرش مستخدم بود، داخل شود و برای ادای این نقشه، مقدماتی حاضر می‌کرد. من از همه خیال پرست‌تر، می‌خواستم آزاد و بی‌خیال، وقت خود را به شعر و شاعری صرف کنم و با نان<sup>۳</sup> اندک بسازم و در پی شهرت ادبی بروم. در آن روزها تازه بیت‌های بی‌معنی می‌ساختم که وسیله خنده رفقا بود.

این آرزو تا مدتی موضوع شوخی دوستان گردید و هر یک شروع به لطیفه‌پرانی کردند. یکی می‌گفت درست است که تو خیلی باهوش و صاحب ذوق<sup>۴</sup> و قریحه هستی و البته ادبیات نیز وسیله شهرت است، ولی این شهرت، زندگی مادی انسان را تأمین نمی‌کند. دومی شوخ‌تر می‌گفت: بسیار خوب است و سلیقه<sup>۵</sup> تو را می‌پسندم و روزی که شاه شدم تو را ملک الشعراء<sup>۶</sup> خواهیم کرد. سومی گفت: «آقای شاعر، لطفاً در همین مجلس، بالبداهه<sup>۷</sup> از امیر معزی<sup>۸</sup> تقلید کرده، شعری در مدح<sup>۹</sup> گیوه<sup>۱</sup> من بگوئید، بدانم قوت طبع<sup>۹</sup> شما تا چه پایه است»

۱) هنرمندی کردن: سلیقه به خرج دادن، مهارت به خرج دادن (کنایه) ۲/ به نقد\*؛ درحال حاضر، در وضعیت موردنظر ۳/ حُسن سیرت: نیکویی خُلق، خوش اخلاقی (حسن صورت: زیبایی ظاهری) ۴/ صَبَاحَت\*: زیبایی، جمال ۵/ توأم: همراه، باهم ۶/ مایه: سرمایه / ۷) بالجمله: خلاصه /

من از این کنایه‌ها در عذاب، هنرمندی کرده<sup>۱</sup>، فتم: «گفت و گو دربارهٔ مرا برای آخر بگذارید. به نقد<sup>۲</sup> باید آرزوهای دیگران را شنفت.» عزیزترین رفقای من که حُسن سیرت<sup>۳</sup> را با صَبَاحَت<sup>۴</sup> توأم<sup>۵</sup> داشت، لبخندی زده، گفت: «من می‌خواهم با مایه<sup>۶</sup> اندک، بازرگانی را پیش گیرم اما بدان شرط که رفقا هر وقت می‌خواهند خریداری کنند، از تجارت‌خانهٔ من باشند.» بالجمله<sup>۷</sup>، هرکس آرمان خویش را بیان داشت و در باب آنها صحبت کردیم تا نوبت به سالخورده‌ترین رفقا رسید. او تجربهٔ آموخته‌تر گفت:

۱) دستخوش\*: آنچه یا آن که در معرض چیزی قرار گرفته یا تحت غلبه و سیطرهٔ آن است؛ بازیچه (دستخوش چیزی شدن: تحت نفوذ آن چیز قرار گرفتن، کنایه) ۲/ اتفاق: حادثه، واقعه ۳/ به‌سزا: شایسته ۴/ عهد: پیمان، قرارداد، سوگند، روزگار ۵/ فروگذاری: سستی، کوتاهی، اهمال ۶/ بدیهی: واضح و آشکار ۷/ میثاق\*: عهد و پیمان، ۸/ مؤکد: استوار شده، محکم

«رفقا، زندگانی آیندهٔ ما دستخوش<sup>۱</sup> تصادف و اتفاق<sup>۲</sup> است. دور روزگار، بر سر ما چرخ‌ها خواهد زد و تغییرات بی‌شمار خواهد نمود؛ چه بسا که تقدیر ما چیز دیگر باشد. امروز کار بسزا<sup>۳</sup> این است که با یکدیگر عهد<sup>۴</sup> کنیم هر چه در آینده برای ما پیش آید، جانب دوستی را نگاه داشته، از کمک به یکدیگر فروگذاری<sup>۵</sup> ننماییم و برای اینکه این عهد هرگز از خاطر ما نرود، باید به شکل بدیهی<sup>۶</sup>، میثاق<sup>۷</sup> امروزی را مؤکد<sup>۸</sup> سازیم.

**مفهوم:** تقدیرگرایی / آینده قابل پیش‌بینی نیست /

۱) خیال‌پرست: دارای طبع شعری، شاعر مسلک (کنایه) ۲/ نامزد: معین شده، نماینده، کاندید ۳/ اوراق: ورقها ۴/ ضبط: نگاه داشتن رفقا گفتند طرح پیمان را به رفیق خیال‌پرست<sup>۱</sup> خودمان، رها می‌کنیم و مرا نامزد<sup>۲</sup> آن کار کردند. من، یک دانه شکوفهٔ سیب چیده، گفتم: «بیایید هر پنج نفر پس از بستن پیمان، یک برگ از این شکوفه را جدا کرده، آن را درخانهٔ خویش، میان اوراق<sup>۳</sup> کتابی، به یادگار ایام جوانی ضبط<sup>۴</sup> کنیم.»

۱) قاصد: پیک، نامه‌رسان (قاصد بهار: استعاره از شکوفه) ۲/ طهارت: پاکیزگی ۳/ دوشیزه: دختر و زن جوان (دوشیزه سفیدروی بوستان: استعاره از شکوفه) ۴/ انقلابات: تغییرات، دگرگونی‌ها ۵/ حمایت: پشتیبانی ۶/ تندباد: استعاره از حوادث ناگوار ۷/ سلب: ربودن، از بین بردن (سلب شدن: از بین رفتن) ۸/ کافوری شدن: به رنگ کافور گردیدن، کنایه از سفید شدن.

رفقا سرها را روی شکوفه خم کردند، و قبل از آنکه برگ‌ها را بچینند، من چنین گفتم: «به پاکی قاصد<sup>۱</sup> بی‌گناه بهار و به طهارت<sup>۲</sup> این دوشیزه<sup>۳</sup> سفیدروی بوستان، سوگند که در تمام احوال و انقلابات<sup>۴</sup> روزگار، مثل برگ‌های این گل پاک‌دامن از یکدیگر حمایت<sup>۵</sup> کنیم و اگر تندبادی<sup>۶</sup> ما را از هم جدا کرد، محبت و علاقهٔ هیچ یک از دیگری سلب<sup>۷</sup> نشود و تا مثل این شکوفه، موی ما کافوری<sup>۸</sup> شود، دوستی را نگاه داریم.

آنگاه پنج دست چابک، برگ‌های شکوفه را کردند و هر یک برگ خود را در میان دفتر خود گذاشت. (لطفعلی صورتگر)

## درک و دریافت

۱. نوع ادبی متن روان‌خوانی را با ذکر دلیل بنویسید.

**پاسخ:** نوع ادبی آن خاطره‌نگاری است که جزو زندگی‌نامه به حساب می‌آید. چون نویسنده در آن شرح حال مقطعی از زندگی خود را نوشته است.

۲. دربارهٔ مناسبت مفهومی متن روان‌خوانی و عبارت زیر توضیح دهید.

الْعَبْدُ يَدْبُرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ. .... معنی: بنده چاره‌گری می‌کند؛ اما خداوند تقدیر را رقم می‌زند.

**پاسخ:** بشر هر قدر هم چاره‌اندیشی نماید، نمی‌تواند بر تقدیری که خداوند برایش در نظر گرفته غلبه کند و آن را تغییر دهد و در نهایت همان چیزی روی می‌دهد که خداوند برای او تقدیر نموده است.